

مقام حافظ

متن کامل سخنرانی

استاد جلال الدین همامی

در برنامه مرزهای دانش



تقام حافظ

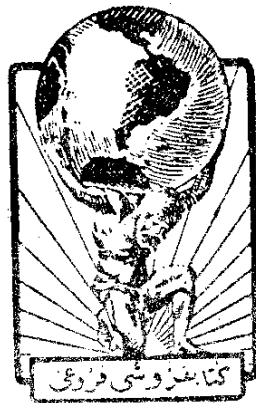
پتن کمال سخنرانی و انشمنست د بزرگوار

استاد و جلال الدین همای

در بر نامه مرزهای دانش

ناشر:

کتابفروشی فروغی



سه هزار نسخه از این کتاب ب سرمایه کتابفروشی فروغی در خرداد ماه
۱۳۴۳ شمسی در چاپ میهن پایان رسید

فهرست مطالب مقام حافظ

صفحه	مطلب
۳	مقدمه
۹	لسان الغیب
۱۱	تخلص حافظ
۱۴	شعرای حافظ تخلص
۱۷	ولادت و وفات حافظ
۲۱	حافظ و آل مظفر
۲۲	حافظ و امیر تیمور
۲۷	حافظ و دفع تهمت کفر و الحاد
۳۲	حافظ و کربۀ زاهد
۳۷	حافظ و شیخ جام
۴۱	نمونه نسخ یا تصرفات پسندیده در اشعار حافظ
۴۳	اوزان غزلیات حافظ
۴۴	استقبال از سعدی
۴۶	حافظ و می و باده
۵۲	مذهب و طریقه عرفان حافظ
۵۷	فهرست سه گانه اعلام

صوابنامہ « مقام حافظ »

صواب	سطر	صفحہ
غریق العشق	۸	۶
قمری ہونہ است	۶	۱۰
۱۰۱۹ قمری	۲	۱۱
متعرض شونہ است	۱۲	۱۵
اصیل خواجه حافظ اشتبہ	۱۵	۱۵
ابوبکر تاییادی	۱۳	۲۷
استمداد ہمت	۱۴	۳۷
مرید خام می	۱۸	۳۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً
مِنْ لِسَانِي

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نیی جان من خطا اینجاست
در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
از آن بدیر مغانم عزیز می دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
ندای عشق تو دیشب^۱ در اندرون دادند
فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست
آخرین سخنرانی که شنوندگان گرامی در این
برنامه^۲ از بنده شنیدند درباره شیخ فریدالدین عطار

۱- دوشم : خ

۲- منظور برنامه رادیویی مرزهای دانش است

نیشابوری بود همان سروران محترم که آن موضوع را
 اقتراح کرده بودند باز فرموده اند که امروز دربارهٔ حافظ
 شیرازی که رکنی دیگر از ارکان عمدهٔ شعر و ادب و عرفان
 فارسی است سخنرانی کنم. پس موضوع گفت و گوی
 امروز ما همان بلبل نغمه سنج بلند آواز شیراز خواجه
 شمس الدین محمد حافظ است که «آب حیوانش ز منتقار
 بلاغت می چکد».

فکند زمزمهٔ عشق در حجاز و عراق
 نوای بانگ غزل‌های حافظ از شیراز



بشعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند
 سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
 راجع باین بیت که در مقطع یکی از غزل‌های معروف
 ممتاز حافظ است بمطلع:

سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی
 خطاب آمد که واثق شو بالطف خداوندی
 مطلبی دارم که اگر وقت رسید در همین سخنرانی

برای شما عرض خواهم کرد عجاله این نکته را یاد آور می‌شوم که با این تصریحات که خود حافظ در شیرازی بودنش دارد گمان میکنم این موضوع را مسلم و ختم شده تلقی کنیم که حافظ، شیرازی است. دیگر بحث کردن در این که آباء و اجداد او اصلاً اصفهانی و اهل ناحیه کوپا یعنی دهستان کوهپایه (کپایه = قهبایه) یا قریه کوبان (معجم البلدان) اصفهان بوده‌اند چنانکه در تذکره میخانه (تألیف ملا عبدالنبی قزوینی فخرالزمانی در سنه ۱۰۲۸ هجری قمری) باختلاف نسخ (کوبا) و (کوبان) گفته یا این که اصلش از تویسرکان است بطوری که صاحب‌مجمع الفصحای می‌گوید اینها همه بحث زاید است. اتفاقاً حافظ هم مثل سعدی بزبان شیرازی شعر ساخته است که لابد در دیوان او دیده‌اید از جمله در یک غزل مثلث یعنی غزلی که بسه زبان فارسی دری و عربی و لهجه شیرازی گفته است دوسه بیت آن را که بخاطرم هست برای تفنن کلامی خوانم البته من مطابق صورت مکتوبش می‌خوانم آهنگ تلفظ اصلی آن را از لهجه شیرین خود شیرازیان اصیل باید شنید:

سَبَّ سَلْمَى بِصُدْغَيْهَا فُوَادِي
 وَ رُوْحِي كَلَّ يَوْمٍ لِي يُنَادِي
 نگار را بر من بیدل بیخشای

وَ وَاصِلْنِي عَلَى رَغْمِ الْأَعَادِي
 أَمَنْ أَنْكَرُ تَنِي عَنْ عِشْقِ سَلْمَى
 تَزَاوَلْ أَنْ رَوِي نِهْكَوْ بُوَادِي
 که همچون مُتْ بُوْتَنْ دِل وَاي ره
 غَرِيْقِ الْعِشْقِ فِي بَحْرِ الْوِدَادِ

یعنی ای کسی که مرا از عشق سلمی (کنایه از مطلق
 محبوبه) نهی می کنی و بر من عیب می گیری تو باید آن
 روی نیکورا دیده باشی تا دل تو نیز مثل من غرق دریای
 دوستی و محبت شده باشد.

خلاصه حافظ، شیرازی است بحثهای دیگر در باره
 مولد و موطن وی بنظر بنده چندان فایده ندارد در همان
 تذکره میخانه که از همه تذکره های قدیم مفصل تر در
 شرح حال حافظ بحث کرده است مطالبی در باره او نوشته
 که بقصه پردازی و افسانه سازی شبیه تر است تا بتاریخ نویسی

یعنی معلوم نیست تاچه اندازه صحت داشته باشد و بر فرض این که صحیح هم باشد باز بنظر من چندان مهم و قابل بحث نیست. از این قبیل که می گوید حافظ در اوایل عمرش اهل درس و سواد نبود و در دکه نانوائی شغل خمیر گیری داشت و شعر ناموزون می گفت بطوری که مایه تفریح و مضحکه ظرفای شیراز بود تا از این ماجرا سخت آزرده و دل تنگ شد و شبی حضرت شاه اولیا علیه السلام را بخواب دید و از برکت لقمه‌یی که از دست آن حضرت تناول کرد باین مقام و مرتبه از شاعری و سخندانی رسید و این غزل وی اشاره بهمان واقعه است که می گوید :

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بنظر بنده اصلا از این قبیل قصص و افسانه‌ها که

در باره حافظ گفته‌اند باید صرف نظر کرد مقصودم این

نیست که شغل نانوائی و خمیر گیری را تنگ حافظ بدانم

یا منکر آن قبیل کرامات و خرق عادات باشم منظورم

این است که این قبیل نوشته‌های بی سند بهیچوجه ارزش

تاریخی ندارد و قابل اعتماد نیست و انگهی در خصوص حافظ چندان مطالب مسلم و مهم داریم که احتیاج باین قصه پردازها نیست؛ آنچه برای ما در درجه اول اهمیت واقع است خود شخصیت شعری و عرفانی حافظ و اثر جاودانی اوست یعنی همین دیوان موجود متداول که آن را و گوینده آن را لسان الغیب و ترجمان الاسرار لقب داده اند ما باید توجه بآن حافظی داشته باشیم که آوازه سرود غزلیاتش در شهرت و مطبوعیت گویی از بسیط زمین گذشته و با آسمانها رسیده است.

در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ

سرود زهره برقص آورد مسیحا را



غزل سرایی حافظ بدان رسید که چرخ
 نوای زهره برامشگری ببرد از یاد
 بداد داد سخن در غزل بدان وجهی
 که هیچ شاعر از آنگونه داد نظم نداد ۱

همان حافظ که باید با کمال حیرت و اعجاب او را
مخاطب قرار بدهیم و بگوییم :
حافظ چه طرفه شاخ نباتی است کلك تو
کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است

لسان الغیب

این که عرض کردم خود حافظ و دیوان او هر دو را
لسان الغیب لقب داده اند، منظورم اشاره بنکته‌ی بود که
اولاً از چه وقت لقب «لسان الغیب» در مورد حافظ معمول شده
است و ثانیاً این لقب در ابتدا مربوط بخود حافظ بوده یا
بدیوان او که بعداً استعمال یکی در دیگری بطور مجاز
ملازمت شایع شده است؛ و بعبارت دیگر وقتی که می‌گوییم
«دیوان لسان الغیب» مراد ترکیب اضافی است یا وصفی .
آنچه در این باره بنظر بنده می‌رسد اول بار این لقب مربوط
بخود حافظ بوده است امروز هم غالباً چنین است که مراد
از لسان الغیب خود حافظ است و چون «دیوان لسان الغیب»

می گوئیم مقصودمان ترکیب اضافی است یعنی دیوان متعلق بحضرت لسان الغیب و گویا اول کسی که این عنوان را در مورد او بکار برده جامی است (۸۱۷ - ۸۹۸) در کتاب نفحات الانس تألیف ۸۸۱ قمری که حدود ۸۹ سال بعد از وفات حافظ می شود برای اینکه وفات حافظ باصح اقوال در سنه ۷۹۲ قمری برده است . جامی که خود از اعظم شعرا و علما و عرفای ایران است و تولد او در سال ۸۱۷ یعنی ۲۵ سال بعد از وفات حافظ است . درباره حافظ می نویسد: «وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است»

بعد از جامی قدیمترین تذکره ها که شرح حال حافظ را نوشته اند تذکره دولت شاه سمرقندی است تألیف ۸۹۲ یعنی درست صد سال بعد از وفات حافظ. و نیز نام لسان الغیب را متعلق بخود حافظ گفته است باین عبارت: «واکبر اورا لسان الغیب نام کرده اند» همان تذکره میخانه که قبلا اسم بردم هم می نویسد: «واورا لسان الغیب خوانده اند» - پس معلوم شد که لقب لسان الغیب در ابتدا و از قدیم متعلق بخود حافظ بوده است؛ اما بعد دیوان او را هم باین لقب نامیده اند

صاحب مجالس المؤمنین (قاضی نورالله شوشتری متوفی ۱۹۱۹ قمری) که حافظ را شیعه خالص مخلص معرفی کرده است می گوید: «دیوان او لسان الغیب وصحت ایمان او مبرا از عیب».

شاهزاده ابوالفتح میرزا پسر سلطان حسین بایقرا که در سنه ۹۰۷ قمری از روی نسخه های مختلف دیوان حافظ دیوانی مخصوص ترتیب داده بود نام خود دیوان را لسان الغیب نهاده بود و این رباعی در دیباچه همان نسخه است :

این گنج معانی که تهی از عیب است

نقشی است که از صحیفه لاریب است

مشهور جهان بفیض روح القدس است

مذکور زبانها به لسان الغیب است

تخلص حافظ

تخلص حافظ مأخوذ است از عنوان حافظ قرآن

بودن یعنی این تخلص حاکی از عنوانی است که واقعیت

دارد نظیر این که يك نفر «طبيب» یا «حکیم» و «فقیه»

در تخلص شعری همین عناوین را اختیار کرده باشند .
 برای توضیح عرض می‌کنم که عنوان و لقب حافظ
 در قدیم بدو طایفه اختصاص داشت؛ یکی در اصطلاح محدثان
 بود که هر کس یکصد هزار حدیث با سلسله اسنادش یعنی
 متنأ و سنداً از حفظ داشت او را حافظ می‌گفتند نظیر حافظ
 ابن منده اصفهانی (ابوزکریا یحیی بن عبدالوهاب متولد
 ۴۳۴ متوفی ۵۱۲) و حافظ سلفی (صدرالدین ابوطاهر
 احمد بن محمد متوفی ۵۷۵) و حافظ سبکی (ابوالحسن
 تقی‌الدین علی متوفی ۷۵۶) و حافظ ابن حجر مؤلف کتاب
 تقریب و اصابه (شیخ الاسلام احمد بن علی عسقلانی متوفی
 ۸۵۲) و امثال ایشان - و کتابی که ذهبی (محمد بن احمد
 متوفی ۷۴۷ بنام تذکرۃ الحفاظ نوشته مر بوطست بتراجم
 دسته‌ی آزمایش حدیث که عنوان و لقب «حافظ» داشتند .
 اصطلاح دیگر حافظ مخصوص کسانی است که تمام
 قرآن مجید را با قراءت صحیح و احیاناً با همه وجوه
 قراءت که علی‌المعروف قراء سبعه می‌گویند (نافع ،
 ابن کثیر ، کسائی ، حفص ، عمرو بن علاء بصری ،

حمزه ، عاصم) از حفظ داشته باشد؛ ومولانا حافظ از همین جماعت بود و خود او در اشعارش مکرر باین مطلب اشعار نموده است :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

بقرآنی که اندر سینه داری

☆☆☆

عشقت رسد بفریاد و رخود بسان حافظ

قرآن زبیر بخوانی در چارده روایت

☆☆☆

زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکمی با نکات قرآنی

و چون دانستن وجوه قراءات مستلزم احاطه بفنون

ادب عربی از صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان و بدیع

است حافظ در همه این علوم تسلط و مهارت کامل داشت و

اشعار عربی او خود یکی از دلایل متقن مسلم بر این

مدعاست .

ظاهراً یکی از اساتید او در این علوم قوام الدین عبدالله

بوده که نامش در مقدمهٔ قدیم دیوان حافظ که آن را بنا بر معروف به محمد گلندام (یا گل اندام) از شاگردان و مصاحبان معتقد وی نسبت می‌دهند ذکر شده است.

شعرای حافظ تخلص

غیر از شمس‌الدین محمد حافظ مورد بحث عده‌ی دیگری هم از گویندگان دارای این تخلص بوده یا بهمین عنوان خوانده می‌شده‌اند که اسامی آنها بسته گریخته در تذکره‌ها و سفینه‌ها دیده می‌شود نظیر حافظ حلوایی از شعرای قرن نهم هجری که ترجمهٔ حال و نمونهٔ شعرش در تذکرهٔ دولت‌شاه ثبت شده است و از روی غزلی نقل می‌کند که مقطعش این است :

حافظ حلوائیم و از کمال معتقد حافظ شیرازیم
 و همچنین (حافظ تربتی) و (حافظ رازی) که اسمشان در همان تذکره بمناسبتی آمده است . در شرح سودی بر دیوان حافظ که در سال ۱۰۰۳ تألیف شده است از یک نفر حافظ شانه تراش نیز نام می‌برد و می‌گوید : این غزل که

در بعضى نسخ بحافظ شيرازى نسبت داده اند از اوست :
لطف باشد گر نپوشى از گداها، روت را

تا بكام دل ببيند ديده ما، روت را
خود اين بنده دريكي از مجموعه هاى خطى قرن
دهم نام حافظ جلال الدين محمود را ديده ام كه اين بيت
ازوى نقل شده است :

مسيح اگر شود يك تكلم از دهنش

دگر ز شرم نباشد مجال دم زدنش
خوشبختانه كسانى كه همنام حافظ ما بوده اند هيچ
كدام در سخندانى آن پايه و درجه را نداشته اند كه شعرشان
قابل التباس و اشتباه با سخنان آسمانى لسان الغيب باشد.
غزلى را كه « سودى » هم معترض شده است در هيچ كدام
از نسخ قديم معتبر ديوان حافظ ننوشته اند؛ اين اشخاص كه
سهل است اشعار اساتيد بزرگ هم پيش كسى كه سخن شناس
باشد با سخنان اصيل اشتباه نمى شود. براى اين كه سبك و
شيوه و روحانيت و معنويت و حال شعر حافظ پيش اهل فنش
طورى است كه با گويندگان ديگر قابل تخليط و التباس

نیست؛ این که می‌شنوید مثلاً از خواجوی کرمانی متوفی ۷۵۳ و سلمان ساوجی متوفی ۷۷۸ و کمال خجندی متوفی ۸۰۳ اشعاری داخل دیوان حافظ شده است قابل بحث و تحقیق است. از جمله غزلیات سلمان ساوجی که داخل دیوان حافظ کرده‌اند: «ز باغ وصل تو یابد ریاض رضوان آب» و «زلفین سیه خم بخم اندر زده‌یی باز» و «می کشم هر نفس از دست فراق فریاد» است؛ و از خواجوی کرمانی مثنوی «تباشیر صبح از طبقهای نور» و از کمال خجندی بیت:

جانبدلها نگاه دار که سلطان

ملك نگیرد اگر سپاه ندارد

اگرچه من خود دربارهٔ بیت خجندی تردید دارم که واقعاً از اوست یا از خود حافظ، چه ممکن است آن بیت از حافظ باشد که داخل دیوان خجندی کرده‌اند؟ این نوع اشعار اولاً مخصوص نسخه‌های نامعتبر است و ثانیاً اگر گویندهٔ این قبیل اشعار هم شناخته نمی‌شد باز خواص اهل فن خود تشخیص می‌دادند که از حافظ نیست.

ولادت و وفات حافظ

وفات حافظ مطابق صحیح ترین روایات که سندش همان مقدمه قدیم دیوان اوست و نفحات الانس و حبیب السیر و مجالس المؤمنین و کشف الظنون و همان شرح سودی که اسم بردم در سنه ۷۹۲ قمری واقع شده است اما تاریخ ولادت او را در تذکره‌ها اطلاع دقیقی بدست نداده‌اند؛ بعضی مثل صاحب میخانه نوشته‌اند که در ۶۵ سالگی وفات یافت که تولدش ۷۲۷ می‌شود. از روی قراین و امارات موجود هم می‌توان استظهار کرد که تولد او ما بین سالهای ۷۲۰-۷۳۰ بوده است باین دلیل که شاه شیخ ابواسحاق اینجو (انجو) را که از سنه ۷۴۲ پیش از سلسله آل مظفر در فارس سلطنت داشت و در ۲۱ جمادی الاولی ۷۵۸ بدست امیر مبارزالدین محمد بن مظفر سر سلسله آل مظفر در میدان سعادت شیراز بقتل رسید (۱)، در قصیده :

سپیده دم که صبا بوی لطف جان گیرد

چمن ز لطف هوا نکته بر جان گیرد

که تاریخ نظم‌ش علی‌الظاهر ما بین سنوات ۷۴۸-۷۵۴ هجری است^۱ مدح گفته‌ودر تاریخ قتلش هم يك ياد و قطعه ساخته است در نسخه طبع قزوینی يك قطعه است که در آن نیز اشتباهاً «بیست و دوم جمادی اول» است که باید «بیست و يك» باشد. اما در طبع قدسی دو قطعه است و قطعه زایدش این است :

«بروز کاف و الف از جمادی اول

بسال ذال دگرون و حا علی‌الاطلاق

و این قطعه را در لب التواریخ تألیف ۹۴۸ هم از خواجه حافظ در تاریخ قتل شاه شیخ ابواسحاق نقل کرده است .

و نیز برای وفات شیخ قاضی مجدالدین اسماعیل

ابن محمد بن خداداد شیرازی متوفی سه شنبه ۲۱ رجب

۷۵۶ که بقول خود حافظ از مفاخر عهد شاه شیخ ابواسحاق

بود :

۱- باین دلیل که در ضمن قصیده از محاربات ممدوح با

امیر مبارزالدین محمد یاد می‌کند و تاریخ این محاربات همان

سنوات ۷۴۹ - ۷۵۴ بوده است .

دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین

که قاضیی به از او آسمان ندارد یاد

و در سفرنامه ابن بطوطه شرحی مفصل از احوال

وی نوشته شده است ، ماده تاریخ ساخته ؛ پس اگر فرض

کنیم که حافظ در آن تاریخها ۳۰ - ۴۰ ساله بوده

است همان نتیجه را می دهد که ولادتش ما بین سالهای

۷۲۰ - ۷۳۰ واقع شده و ممکن است که وفاتش بقول

معروف در همان عشره میشومه (یا مشؤومه) یعنی ما بین

۶۰-۷۰ سالگی اتفاق افتاده باشد .

در این باره حرفها بسیار است اما من نمی خواهم فعلا

وارد این مبحث بشوم برای این که وقت و فرصت مقتضی

نیست. اما شعری که راجع بشیخ مجدالدین خواندم

مر بوط بقطعه‌یی است که حافظ می گوید :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق

پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

این پنج شخص یکی خود پادشاه است که حافظ

در تعریف او تعبیر غریبی دارد :

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش

که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد

شاید مقصودش این باشد که عهد او عهد آرامش و

آسایش بود و گرنه ظاهر تعریفش این است که مردی عیاش

و خوشگذران بود؛ شاید بعضی نسخه‌ها که «نپرورد»

بجای «بپرورد» نوشته‌اند برای رفع همین توهم باشد؟

باقی آن پنج شخص یکی همان قاضی مجدالدین است.

و دیگر قاضی عضدالدین ایجی صاحب کتاب موافق که او

نیز در همان سال ۷۵۶ فوت شده است و چهارم شیخ

امین‌الدین محمد بن علی کازرونی متوفی ۷۴۵ که از مشایخ

تصوف طریقه مرشدیه منسوب به ابواسحاق کازرونی بوده

و خواجوی کرمانی بوی ارادت می‌ورزیده است؛ و پنجم

حاجی قوام‌الدین حسن است وزیر شاه شیخ ابواسحاق

که خود حافظ تاریخ وفات او را بسال ۷۵۴ در قطعه‌ی

ساخته است.

حافظ و آل مظفر

همانطور که سعدی از مفاخر عهد اتابکان سلغری

فارس بوده است :

که سعدی که گوی بلاغت ربود

در ایام بوبکر بن سعد بود

حافظ هم از افتخارات دوره آل مظفر است که

حدود هشتاد سال در فارس و کرمان و اصفهان سلطنت

کردند . اول ایشان امیر مبارزالدین محمد بن مظفر است

که بیک حساب از ۷۱۳ و بیک حساب از ۷۱۸ پادشاهی

نشست و در ۷۶۵ با وضعی عبرت انگیز بمرد . (کسی

که طالب تفصیل قضیه باشد بکتاب تاریخ رجوع کند).

بعد از وی کسانی که در فارس سلطنت داشتند شاه

شجاع است (۷۶۰ - ۷۸۶) پسر همان امیر مبارزالدین ، و

سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع (۷۸۶ - ۷۸۹) و شاه

منصور پسر شاه مظفر پسر امیر مبارزالدین (۷۹۰ - ۷۹۵)

که حافظ زمان همه آنها را درک کرده و مخصوصاً شاه

منصور را که خاتمه آل مظفر بود مدح گفته است .

از خاندان آل مظفر عده‌یی دیگر هم بودند که در کرمان و اصفهان سلطنت می‌کردند و حافظ آنها را مدح کرده است مانند نصره‌الدین یحیی پسر شاه مظفر پسر مبارزالدین (۷۶۰-۷۹۵) که حافظ مدح او می‌گوید:

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل

یحیی بن مظفر ملك عالم عادل
این سلسله را امیر تیمور در سال ۷۹۵ بتفصیلی که در تواریخ مسطور است منقرض ساخت و بازماندگان ایشان را باستانای یکی دو نفر که کور بودند در قمیشه اصفهان قتل عام کرد.

حافظ و امیر تیمور

چون از امیر تیمور نام رفت بد نیست که داستان معروف او را با حافظ و چیزی که بنظر من احتمالاً ریشه این داستان بوده است ذکر کنم.

امیر تیمور دوبار بفارس رفت بار اول در سنه ۷۸۹

زمان سلطنت سلطان زین العابدین آل مظفر بود که تیمور در اثر شنیدن خبر انقلاب در نواحی دیگر مملکت مجبور به مراجعت گردید و «رسیده بود بلایی ولی بخیر گذشت»؛ بار دوم در همان سنه ۷۹۵ بود که شاه منصور مظفری را در شیراز کشت و باقی خاندان آل مظفر را هم در قمیسه قتل عام کرد .

معروفست که ما بین حافظ و امیر تیمور ملاقات و قضیه‌یی اتفاق افتاده که بخیر گذشته است؛ می‌گذریم از این که در تذکره دولت‌شاه اشتباهاً تاریخ آن ملاقات را در سفر دوم امیر تیمور (۷۹۵) نوشته است که بعد از وفات حافظ بود؛ کسانی که خواسته‌اند قضیه را درست نقل کرده باشند می‌گویند در سفر اول که امیر تیمور بشیراز رفت سال ۷۸۹ حافظ او را ملاقات کرد و مورد خطاب و عتاب وی واقع شد که من آن همه شمشیر زدم تا سمرقند و بخارا باقی و معمور بماند تو آن را بخال هندوی ترک شیرازی می‌بخشی که گفته‌یی :

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

حافظ از در ظرافت و مطایبه گفت: «بسبب همین

بذل و بخششهای بیجاست که باین روز فقر و فاقه افتاده‌ام»

امیر تیمور از این لطیفه بخندید و برای حافظ وظیفه و

راتبه برقرار کرد.

حاجت بتفضیل ندارد که قضیه باین صورت که در

کتابها نوشته‌اند ظاهراً صحیح نیست زیرا اولاد لیلی نداریم

که حافظ این غزل را در چه تاریخ ساخته که بگوش امیر

تیمور رسیده بوده است و ثانیاً گمان نمی‌رود که آن مزد

جنگی خونخوار سفاک که بمحض يك خشم موقت هفتاد

هزار کس را در يك روز قتل عام می‌کرد (اشاره بواقعه

قتل عام امیر تیمور در اصفهان) دارای آن ذوق و شعور ادبی

باشد که غزل حافظ را شنیده و فهمیده و از حفظ داشته

است که بمحض ملاقات حافظ آن بازخواست را از وی

کرده باشد!

احتمال می‌رود که ریشهٔ این داستان، غزل دیگر حافظ باشد بمطلع: «سحر بآباد می‌گفتم حدیث آرزومندی» که در اول سخنرانی وعده دادم که سخنی دربارهٔ مقطع آن غزل بگویم؛ و آن سخن این است که در مقطع این غزل دو دسته از نسخ مختلف داریم؛ در غالب نسخ همان طور است که در اول سخنرانی گفتم:

بشعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

و در بعضی نسخ اینطور است:

بخوبان دل مده حافظ بین آن بی‌وفاییها

که باخوارزمیان کردند ترکان سمرقندی

و پیدا است که این مقطع هم از خود حافظ است و این

شعر بطوری که در کتاب مطلع السعدین عبدالرزاق

سمرقندی نزدیک بزمان حافظ در حوادث سنهٔ ۷۸۱ تصریح

شده اشاره است بواقعهٔ فتح خوارزم و قتل و غارت فطیح

آنجا بدست امیر تیمور در آن سال که از بس ماجرای مهمی

بوده خبرش در سراسر بلاد و ممالک منتشر شده و بگوش

حافظ هم رسیده و او را متأثر کرده بوده است .

گویا بعد از آنکه امیر تیمور بشیر از رفت حافظ از بیم عتاب و عقاب آن مرد سخت گیر بی بساک که سمرقند را وطن خود قرار داده بود مقطع اول را « بخوبان دل مده ... الخ » ، بمقطع دوم که در اکثر نسخ نوشته اند تبدیل کرده است ، بعداً این غزل را بغزل دیگر که اسم از سمرقند و بخارا دارد : « بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را » اشتباه کرده و همان عمل تعویض مقطع را منشأ و مایه آن قصه و افسانه ساخته اند ! ؟

از این قبیل افسانه‌ها که گفتم درباره حافظ و شعرا فراوانست که پاره‌یی از آنها مولود تخلیط و قایع و بعضی مولود کج فهمی و درک نکردن معنی اشعار حافظ است؛ من باز نمونه این افسانه‌ها را که متضمن فایده ادبی و تاریخی باشد بارعایت اختصار ذکر می‌کنم :

حافظ و دفع تهمت کفر و الحاد

در بارهٔ مقطع غزل معروف حافظ :

در همه دیرمغان نیست چومن شیدایی

خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

این قصه معروفست که حافظ در اول، همین بیت را

در مقطع گفته بود :

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

آه اگر از پسی امروز بود فردایی

می گویند که این بیت دستاویز مخالفان وی ؛ و

بنوشتهٔ بعضی خود «شاه شجاع» واقع شده بود که در امر

معاد و رستاخیز شك و تردید داشته و این خود علامت کفر

و الحاد است ؛ حافظ از این ماجرا مضطرب گردید و

به شیخ زین الدین ابوبکر تاهبادی که در راه سفر حج

بشیراز رسیده بود متوسل شد و از وی علاج کار خواست؛

شیخ گفت که بیتی دیگر قبل از آن بیت علاوه کند که نقل

قول از دیگران باشد تا بحکم این قضیه که می گویند :

«نقل کفر، کفر نیست» از آن تهمت مبرا شود ، و حافظ هم

قبل از آن مقطع این بیت را علاوه کرد و باین تدبیر از آن
مخمصه نجات یافت :

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه می گفت
بر در میکده‌یی با دف و نی ترسایی
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردایی
این حکایت در کتاب حبیب‌السیر نوشته شده و ادوارد
برون هم آن را در تاریخ ادبیات خود نقل کرده است .
بنده گمان می‌کنم غزلی که بر همان وزن و قافیه در بعض
نسخ دیوان حافظ الحاق شده و مسلم است که از خود حافظ
نیست برای تبرئه و رفع همان تهمت از حافظ باشد؛ مطلع
و مقطع غزل الحاقی این است :

خوشتراز کوی خرابات نباشد جایی
گر پیرانه سرم دست دهد مأوایی

رحم کن بردل مجروح خراب حافظ
زانکه هست از پی امروز یقین فردایی

حال برویم بر سر اصل حکایت که باعتقاد بنده ساختگی بنظر می آید و منشأش در نیافتن مراد شاعر و غفلت از دقایق ادب فارسی است - چرا؟ برای این که اولاً آوردن ادوات شرط و تردید نظیر کلمه «اگر» در همه جا دلیل بر شك و تردید گوینده نیست بلکه گاهی این قبیل کلمات را در مقام علم و یقین گوینده اش بر سبیل تجاهل عارف می آورند: مثل این که شخصی درب منزل شما می آید و سراغ شما را از نوکر گماشته شما می گیرد؛ او با وجود اینکه می داند شما در منزل هستید احتیاطاً برای کسب تکلیف و کسب دستور که آیا بگوید شما در منزل هستید یا خیر بآن شخص جواب می دهد: «اگر آقا در منزل بودند بشما اطلاع می دهم»؛ کلمه شرط در این جمله دلیل قطعی بر تردید و شك گوینده اش نیست. - همچنین گاهی ادوات شك و شرط را بقصد علامت تردید مخاطب می آورند نه تردید متکلم؛ چنانکه شما با کسی طرف صحبت باشید که منکر معاد و قیامت باشد و عجاله نخواهید با او در این مبحث ستیزه و مکابره کنید؛ بمقصد

مماشات می گویند : « اگر قیامت و حساب و کتابی بود که چنین خواهد شد » ؛ این جمله هر گز دلیل کفر والحاد گوینده نتواند بود .

در محاورات یومیّه خودتان در شب هنگام می گویند :

« اگر صبح شد چنین خواهیم کرد » و در امروز می گویند :

« اگر فردا شد چنان خواهیم کرد » ؛ آیا این قبیل جمله‌ها

را دلیل قاطع بر تردید گوینده‌اش قرار میدهند !

در کتب معانی و بیان هم این مطلب را که عرض

کردم متعرض شده‌اند . در متن تلخیص المفتاح و شرح

مطول می گویند : « وقد يستعمل ان فی مقام الجزم بوقوع

الشرط تجاهلاً اولعدم جزم المخاطب » ، و اگر واقعاً پای

تهمت و داوری در میان بود خود حافظ که استاد ادب بود

می توانست ، لا اقل خود را بهمین شبهه در محضر قاضی تبرئه

کند ، زیرا از مسلمات فقه است که « الحدود تدرأ بالشبهات »

ثانیاً با علاوه کردن آن بیت با این عبارت : « این حدیثم

چه خوش آمد که سحر گه می گفت » مفهوم بیت بعدش

بیشتر تأکید و تسجیل می شود ، برای این که می گوید:
 بسیار خوشم آمد و آن حدیث را بسیار پسندیدم . نظیر این
 که در مدح تورانشاه وزیر شاه شجاع گفته است :
 خوشم آمد که سحر خسرو خاور می گفت

با همه پادشهی بنده توران شاهم
 بنا بر این چه طور می توان با علاوه کردن این تأکید
 رفع تهمت کرد ؛ اگر مقصود رفع تهمت بود مثلامی گفت:
 « این حدیثم عجب آمد که سحر که می گفت ... الخ »
 خلاصه این حکایت هم بنظر بنده صحیح نیست و
 اگر ریشه اصلی هم داشته عجاله بر ما مجهولست ؟

حافظ و گربه زاهد

داستان دیگر که نقلش برای شنوندگان خالی از
فواید ادبی و تاریخی نیست مربوطست بیکمی از شاه‌غزل‌های
حافظ :

صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد
بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
صنعت مکن که هر که محبت نهر است باخت
عشقتش بروی دل در معنی فراز کرد
(فعل « فراز کردن » اینجا بمعنی بستن است ،
چنانکه حافظ در غزل دیگر گفته است : « و ان یکاد
بخوانید و در فراز کنید » یعنی در را بر روی نامحرمان
ببندید) .

ای کبک خوش خرام کجا می‌روی بایست
غره مشو که گربه زاهد نماز کرد

(در بعضی نسخ « گربه عابد »)

می گویند (در کتب تاریخ و تذکره مثل حبیب السیر و تذکره عرفات هم نوشته اند) که در زمان حافظ زاهدی شیاد بود که گربه خود را این طور تربیت کرده بود که هر وقت بنماز می ایستاد گربه نیز بمتابعت او بشکل نماز- گزار قعود و قیام می کرد و مریدان این عمل را بر کرامت وی حمل می کردند و منظور حافظ تعریض بهمین زاهد شیاد بوده است ؛ اما این که زاهد که بود غالباً عماد فقیه کرمانی را متوفی ۷۷۳ باین عمل مزورانه متهم داشته اند ؛ و بعضی کلاه این گربه رقصانی را بر سر شیخ دیگر از مشایخ زمان حافظ گذاشته اند بنام شیخ زین الدین علی کلاه شیرازی که در ۷۸۰ فوت شده است . و شعر « بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه » را تعریض بهمین شیخ دانسته اند . بعقیده بنده سرتاسر این حکایات مجعولست احتیاج باین بحث هم نداریم که بگوییم عماد فقیه اهل این تزویرها نبود ، بعلاوه حافظ هم با وی دوستی داشت و رابطه ما بین آنها چنان بود که اشعار یکدیگر را استقبال می کردند .

می‌دانید اساس اشتباه که منشأ تولید این افسانه‌ها شده است چیست؟

اساسش غفلت از يك نکته ادبی است که «گر به زاهد» یا «گر به عابد» را ترکیب اضافی گرفته‌اند، یعنی گر به متعلق بشخص زاهد یا عابد؛ و حال آنکه ترکیب وصفی است یعنی زاهد و عابد صفت و حالت خود گر به است نه صفت صاحب گر به تا دنبال آن صاحب گر به بگردند، که عماد فقیه بیچاره بود یا شیخ زین الدین کلاه یا شخص دیگر.

و وصف کردن گر به بزهد و عبادت در ادبیات فارسی سابقه دارد؛ حکایت خر گوش و کبکنجیر را در باب البوم والغربان کلیله و دمنه انشاء قرن ششم هجری بخاطر بیاورید که بر سر خانه‌یی اختلاف پیدا کردند و بنا شد که بقاضی عادل رجوع کنند و «کبکنجیر گفت در این نزدیکی بر لب آبی گر به‌یی هست متعبّد و روزه دار و شب نماز» و بالاخره پیش او بدآوری رفتند. گر به عابد بعد از آنکه خوب ایشانرا فریفت و مطمئن ساخت ناگهان «بیک حمله

هر دو را بگرفت و بکشت و غذای خویشتن ساخت .
 داستان موش و گربه عبید زاکانی که در حدود ۷۷۲
 یعنی بیست سال قبل از حافظ فوت شده است هم بیاد بیاورید
 که می گوید :

مژدگانی که گربه عابد شد

عابد و زاهد و مسلمانا

پس « گربه زاهد » در شعر حافظ نیز ترکیب وصفی
 است و این جمله در استعمالات ادبی کنایه است از مردم
 مزور ریاکار که زهد و عبادت را دام تزویر و وسیله فریب
 و صید عوام قرار داده اند .

اما « بیضه در کلاه شکستن » یکی از کارهای شعبده
 بازان بوده و تناسبش با « شعبده » در شعر حافظ بهمین جهت
 است و اینجا کنایه است از رسوا شدن ؛ یعنی بازی چرخ
 رسوا میکند کسی را که عرض شعبده با اهل راز کرده باشد .

کمال الدین اسماعیل اصفهانی در قصیده ردیف

« نرگس » گفته است :

صبا بشعبده اش بیضه در کلاه شکست
 که باسپیده و زرده است بیضه سان نر گس
 سلمان ساوجی می گوید :

مملکتی را که برد قهر تو شبخون بر او
 بیضه صبحش فلک در کف دوران شکست
 باری با این تفصیل که عرض شد گمان می کنم قانع
 شده باشید که در شعر حافظ مفهوم کلی عمومی مراد است
 نه خصوص «عماد فقیه» یا «زین الدین کلاه» و امثال ایشان
 مگر این که سند قاطع پیدا کنیم که منظور حافظ ضمناً
 تعریض بشخص معینی نیز باشد ، و گمان نمی کنم چنین
 سندی در دست داشته باشیم .

حافظ و شیخ جام

باز نمونهٔ دیگر عرض می‌کنم از مواردی که لطف گفتار حافظ از نظرها دور مانده و بدین سبب در اطرافش بحثها و قال و قیلها برخاسته است؛ حافظ می‌گوید:

حافظ مرید جام می‌است ای صبا برو
وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

که در بعضی نسخ «حافظ مرید جام جم است» نوشته اند.

غالباً تصور کرده اند که مقصود اصلی حافظ از «شیخ جام» در این بیت همان شیخ احمد جام عارف معروفست که مزار و مقبره اش در تربت جام است. در این میان بعضی که متوجه مشکل تاریخی نبوده اند (نظیر مقدمهٔ حافظ طبع مرحوم خلخالی) معتقد شده اند که حافظ در این بیت استعداد همت از «شیخ جام» کرده است؛ و برای کسانی که متوجه این نکتهٔ تاریخی بوده اند که شیخ احمد جام در سنهٔ ۵۳۶ حدود ۲۰۰ سال قبل از حافظ فوت

شده بود؛ این مشکل پیش آمده است که با آنهمه فاصله زمانی چگونه حافظ بشیخ جام بندگی رسانده است! آن وقت برای رفع این اشکال لفظ «جام» را به «خام» تبدیل کرده و گفته اند صحیح این است که «از بنده بندگی برسان شیخ خام را»؛ بعد دیده اند که لفظ «خام» اینجا ناپخته است یعنی مناسبتی با الفاظ دیگر بیت ندارد. جام مصراع اول را هم مبدل به «خام» کرده و گفته اند: «حافظ مرید جام می است ای صبا برو».

اگر بخواهیم معایب این تصرفات را شرح بدهیم باید در این باره يك سخنرانی مستقل کنیم یا يك مقاله بالا بلند بنویسیم، اما مختصر می گوئیم: اولاً حافظ و دیگر شعرای نظیر او همه جا طالب شراب کهنه و می پخته رسیده بوده اند که در کتب طبی «می فختج» معرب «می پخته» گفته اند؛ خود حافظ می گوید:

«می دو ساله و محبوب چارده ساله»

و یا:

دو یار زیرک و از باده کهن دو منی
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

من این مقام بدنیا و آخرت ندهم
 و گر که در پیم افتند خلق انجمنی
 چه طور شد که ناگهان حافظ را در این بیت
 بخصوص بی سلیقگی و ناپختگی دست داد که «مرید
 می خام» گردید!

ثانیاً عبارت «بندگی رساندن» در گفته‌های حافظ
 بمعنی سلام دوستانه رساندن و پیغام مخلصانه گزاردن
 است نظیر عبارت «خدمت رساندن» که خود در مواضع دیگر
 گفته است :

برسان بندگی دختر رز گو بدر آی
 که دم همت ما کرد ز بند آزادت
 ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی
 خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را
 حافظی که همه جا با شیخ و زاهد دشمن است چه
 شد که ناگهان اینجا بشیخ بندگی دوستانه می‌رساند آن
 هم به «شیخ خام»!

خلاصه شعر حافظ همانطور که در اول عرض کردم

صحیح است و هیچ اشکال بنظر بنده در آن نیست فقط اشکال در اینجاست که خوانندگان بلطف معنی و مراد اصلی «شیخ جام» توجه نفرموده اند؛ توجه کنید چه عرض می کنم؛ مقصود حافظ از «شیخ جام» همین جام می است که خود را مرید او خوانده بود؛ یعنی چون حافظ خود را «مرید جام می» نامید پس ناگزیر جام می شیخ او خواهد بود. نهایت اینکه در تعبیر «شیخ جام» صنعت استخدام و ایهام لطیفی است بهمان شیخ جام عارف معروف؛ چنانکه اهل ذوق خود در می یابند و احتیاج بطول و تفصیل کلام نداریم.

نمونه نسخ یا تصرفات پسندیده

در اشعار حافظ

ایکاش اگر بنای تصرف یا نسخه بدل بود از آن قبیل بود که بر حسن کلام می افزود نه اینکه از آن می کاست. مثالش در اقدم نسخ دیوان حافظ مورخ ۸۲۷ یعنی ۳۵ سال بعد از وفات حافظ که اساس طبع مرحوم «خلخالی» و مرحوم «قزوینی» بوده و معتقدند که صحیح ترین نسخ است در این بیت نوشته است:

وصل خورشید بشب پره اعمی نرسد

که در آن آینه صاحب نظران حیرانند

و در نسخ تازه تر که مأخذ طبعهای دیگر است نوشته اند:

وصف رخساره خورشید ز خفاش مپرس

که در این آینه صاحب نظران حیرانند

بنده معتقدم شاید اکثر شنوندگان با ذوق هم این

عقیده را داشته باشند که روایت دوم بهتر از اول است

چندانکه اگر تصرف کاتبان هم باشد، از آن قبیل

تصرفاتی است که اگر خود حافظ هم زنده بود و آن را
می شنید از صمیم قلب و بن دندان می پذیرفت .

مثال دیگرش در طبع قزوینی نوشته است .

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر

سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

نسخ دیگر که نوشته اند :

سحر با شعبده پهلـو نزند دل خوش دار

سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

اگر تصرف نساخ هم باشد قطعاً بهتر از آن

نسخه است .

در این بیت :

رواق منظر چشم من آشیانه تست

کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

من از قدیم از پدر خود شنیده بودم که صحیح آن

«آستانه» است نه «آشیانه» بعداً نسخه های خطی بدست

آمد که آن سخن را تأیید کرد .

در این بیت :

معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

که در نسخه بدل‌های چاپ خلخالی «وصله» بجای

«قصه» نوشته شده است ؛ من خود در یکی از نسخه‌های

خطی قرن ۱۰ هجری دیده‌ام که بجای آن، «رشته» نوشته

بود ، یعنی «شبی خوش است بدین رشته‌اش دراز کنید»؛

و اگر تصرف کاتب هم باشد ظاهراً در این مورد کلمه

«رشته» از «قصه» و «وصله» هر دو بهتر است ؛ از این قبیل

اختلاف نسخ دردیوان حافظ فراوانست من عجاله بهمین

مقدار اکتفا کردم .

اوزان غزلیات حافظ

غزلیات حافظ عموماً از ۹ وزن خارج نیست چهار

وزن از بحور متحدالارکان و پنج وزن از بحور

مختلف‌الارکان .

از این ۹ وزن که اشاره کردم سه وزنش که رمل و مجتث و مضارع باشد از همه بیشتر است؛ و چهار وزن متقارب و رجز و مقتضب و خفیف از همه کمتر است؛ و دو وزن دیگر که هزج و منسرح باشد حد متوسط است یعنی نه بکثرت رمل و مضارع و نه بقلت مقتضب و خفیف.

استقبال از سعدی

حافظ به شیخ سعدی نظر داشته و نزدیک ۳۰ غزل سعدی را استقبال کرده است که این غزلها مخصوصاً برای مقایسه فنی بسیار مهم و مفید است نظیر این که سعدی گفته است، در حرف الف:

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا

فراغت از تو میسر نمی شود ما را



چه کند بنده که گردن نهد فرمان را

چه کند گوی که عاجز نشود چو گان را



مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا
گر تو شکیب داری طاقت نماند مارا



و حافظ در استقبال این سه غزل بترتیب گفته است :
صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو داده‌ی مارا



رونق عهد شبابست دگر بستان را
می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را



دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدارا
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
و همچنین در سایر قوافی از باء تا یاء غزل‌هایی با استقبال
سعدی ساخته است که اگر بخواهم همه را ذکر کنم گفتار
طولانی می‌شود و از وقت می‌گذرد. در مقام مقایسه سعدی

با حافظ بعضی گفته‌اند که سعدی «سالك مجذوب» بود و حافظ «مجزوب سالك» .

پیدا است که این مقایسه در مقام عرفانی آنهاست اما در مورد سخندانی و بلاغت من معتقدم که ما بین آن دو تن که باتفاق سرآمد غزل سرایان فارسی بودند ما حق قضاوت و داوری نداریم ؛ فقط می‌توانیم حد فهم و دریافت خود را بیان کنیم ؛ حیف است که در این زمینه مختصر و سرسری صحبت کرده باشیم ، بهتر این است که این موضوع را بهمین جا ختم کنیم و شمه‌یی از احوال دیگر حافظ را بگوییم .

حافظ و می و باده

بعضی معتقدند که حافظ شراب خوار بود و باده و می در زبان او همه جا مراد همین آب انگوری است که مستی و بیهوشی از آن می‌زاید و بعضی گفته‌اند که در جوانی باده خوار بود و بعداً توبه کرد . بنده معتقدم که حافظ

در هیچ زمان باده خوار نبوده و الفاظ می و شراب و باد و جام در کلمات او بیان اسرار رندی و هوشیاری و حکایت احوال عشق و ذوق و عرفانست. اصلاً با موقعیت زهد و صلاح که لازمهٔ حافظ قرآن بودن و رتبه و مقام ملك القراء و ملك الافاضل داشتن است با شرابخواری آن هم با آن همه تظاهر و تجری و لا ابالی گری که از ظاهر بعضی اشعارش استنباط کرده اند منافات و مباحثت صریح دارد؛ چون مجال طول مقال نیست بنده در این مورد بدو جملهٔ حلی و نقضی اکتفا می‌کنم:

۱- شاعر حقیقی دو شخصیت ممتاز دارد یکی شخصیت اجتماعی و یکی شخصیت شاعری، و این مزیت فقط مخصوص همین طایفهٔ شعرا است که يك شخصیت از سایر طبقات ناس بیشتر دارند. در همین زمان معاصر خودمان شاعری داشتیم که تمام اشعارش هزل رکیک بود، بطوری که هر کس اشعار او را می‌دید صورت می‌بست که گوینده‌اش مرد بی‌حیای بی‌غفت سینه‌چاکی است که از هیچ رسوایی ابا و امتناع ندارد؛ و حال آنکه خود او پیر

مردی بود بسیار مقدس و عفیف و باحیا که در مدت عمرش گرد هیچ يك از مناهي نگشته بود و از خواندن اشعار خودش هم خجالت می کشید و در مقابل اصرار شنوندگان از شدت حیا و انفعال سرخ میشد و عرق شرم بر چهره او می نشست آن هزل گویی را شخصیت شاعری و آن عفت و حیا را شخصیت اجتماعی آن شاعر می گوئیم. — حالا چه فلسفه یی دارد که از چنین شخصی چنان آثار تراوش میکند خود يك مسأله مهم فلسفه علم النفس است که فعلا وارد آن بحث نمی شویم .

باز شاعری بوده است اطعمه ساز بنام «میرزا عبدالله اشتها» که اشعار او را بر «بسحاق اطعمه» نیز ترجیح می دهند ؛ بحدی قانع و متزهده بوده است که در آن زمان که قند يك من يك ریال بوده است با توت خشك چای می خورده و بانان خشك قناعت می کرده است؛ يك چنین مردی در عالم شاعری می گوید :

آن گنبد بزرگی که در مسجد شه است

سرپوش کوچکی است ز قاب طعام ما

دهقان سامانی را لابد شنیده و دیوانش را دیده‌اید.
این مرد عالی‌التحقیق خط و سواد فارسی درستی هم نداشت اما
هر کس اشعار او را می‌خواند تصور می‌کند که افضل
فضلا و اعلم علمای زمان خود بوده است.

چرا دور برویم از رجال نزدیک بزمان خودمان
مرحوم میرزا حبیب مشهدی اشعارش عموماً لطیف و مستانه
ورندانه است، با این که شخصاً مرد متشرع متورعی بود
که هرگز می‌ومیخانه را ندیده بود.

خلاصه باید شخصیت شاعری را از شخصیت اجتماعی
جدا کرد - خواهید گفت که با این مقدمه که گفتی دیگر
دیوان شاعر هیچ سندیت نخواهد داشت؛ عرض می‌کنم
که در عین حال بهترین سند همین دیوان شاعرست، اما
باین شرط که اهل فن و اجتهاد ادبی باشید و حد و حدود
استناد را هم معلوم کنید و گرنه باید بشما گفت: «سخن شناس
نیی جان من خطا اینجاست».

۲ - آنچه گفتم نکته حلی بود، نکته نقضی از

اشعار خود حافظ مستفاد می شود که اهل باده خواری نبوده
است :

ساکنان حرم سترو عفاف ملکوت

بامن راه نشین باده مستانه زدند

انصاف بدهید آیا چنین باده بی همان شراب انگوری

است ؟

شراب بی خمارم بخش یارب

که باوی هیچ درد سر نباشد



بهوای لب شیرین دهنان چند کنی

گوهر روح بیاقوت مذاب آلوده

(یاقوت مذاب کنایه از شراب است)

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده



ولی تو تالب معشوق و جام می خواهی

طمع مدار که کار دگر توانی کرد



چو پیر سالک عشقت بمی حواله کند

بنوش ومنتظر رحمت خدا می باش

پیدا است که می خواری را گناه می داند که منتظر

عفو و رحمت الهی است؛ این شخص همان کسی است که
می گوید :

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات

مکن بفسق مباحات وزهد هم مفروش

آیا با این حال می توان تصور کرد که حافظ مرد

لا ابالی باده خواری بوده که مثلا در کوچه ها و بازارهای

شیراز مست ولا یعقل می افتاده است !

بنده که نمی توانم این تصور را درباره حافظ داشته

باشم ، شما خود مختارید .

مذهب و طریقهٔ عرفان حافظ

بحث کردن در اوضاع مذهبی عصر حافظ و این که فرقهٔ شیعه در اقلیت مذهبی قدیم چه حالتی داشتند و کسانی که در محیط اهل سنت و جماعت متمایل بطریقهٔ تشیع می شدند تا چه حد با عقاید شیعه همراهی می نمودند خود مبحث مفصلی است که فعلاً موضوع گفتار ما نیست .

در بارهٔ حافظ آنچه مسلم است وی مسلمان تمام عیار اهل زهد و صلاح بوده و قطع نظر از غزل « ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش » ، و قصیدهٔ مشکوک :
 « مقدری که ز آثار صنع کرد اظهار

سپهر و مهرومه و سال و ماه و لیل و نهار »
 که اگر واقعاً از حافظ باشد هیچ شك و شبهه در تشیع او باقی نمی گذارد . اما آن غزل و قصیده در نسخ معتبر قدیم نیست ؛ خلاصه با قطع نظر از این غزل و قصیدهٔ مشکوک دلایلی از گفته های مسلم خود حافظ داریم که

نسبت بحضرت علی علیه السلام و آل و عترت و خاندان
 نبی علیهم السلام ارادت صادقانه می ورزیده و پیروی از آن
 خاندان داشته است :

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق

بدرقه رهت شود همّت شحنه نجف

یعنی مولانا علی علیه السلام . - بنابراین حافظ هم

با قرآن سروکار داشت و هم باعترت پیغمبر که دو امانت
 ودو ودیعه الهی پیغمبر صلوات الله علیه بودند ؛ «انی تارك
 فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی» - دیگر از يك نفر
 مسلمان حقیقی چه توقع خواهید داشت .

این که گفتیم راجع بکیش و مذهب حافظ بود ، اما

در مذاق عرفانی خواه حافظ ، اویسی یا ملامتی باشد و
 خواه داخل در طرق و سلاسل معروف آن زمان مثل طریقه
 سهروردیه منسوب به شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب
 عوارف المعارف متوفی ۶۳۲ و طریقه مرشدیه منسوب به
 شیخ ابواسحاق کازرونی متوفی ۴۲۶ که مخصوصاً طریقه

او آن زمانها در قلمرو فارس شیوع داشته است، حافظ در هر طریقه‌یی که بود مسلم است که بدون شیخ و مرشد و پیشوا نبوده است؛ چیزی که هست خود او می‌گوید:

گر مرشد ما پیرمغان شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
 يك نکته را مختصر توضیح می‌دهم که در طلب حق
 وسلوك الى الله دو طریقه هست یکی طریقه اهل زهد و ریاضت
 و عبادت و دیگر طریقه اهل عشق و محبت. حافظ طریقه
 اهل زهد و عبادت را برای وصول بحقیقت کافی نشمرده و
 از این جهت است که اهل زهد و ریا را بباد انتقاد گرفته
 است:

حلقه توبه گر امروز چو زهاد زخم
 خازن میکند فردا نکند در بازم



زهد رندان نو آموخته راهی به دهی است
 من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم
 خلاصه حافظ در طریقه عرفان وسلوك مشرب اهل

محبت و عشق را بر گزیده و عشق را فریاد رس دانسته است؛
می گوید :

عشقت رسد بفریاد و رخود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

یعنی این عبادتها بفریاد نمی رسد و عاقبت فریاد رس

تو همان عشق است عشق - حافظ در طریقت مسلک مولوی
را داشت .

اگر خوب بخواید آن آتش که در کانون روح

مولوی شعله می زد پس از حدود يك قرن که خاموش

شده بود از ضمیر حافظ بیرون جوشید و از زبان وی

سر کرد ، و بعد از حافظ باز آن شعله خاموش شد تا از کجا

زبانه کشید؟ در جواب این سؤال همان بهتر که زبان بر

بندیم و سخن کوتاه کنیم .

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته ها هست ولی محرم اسرار کجاست

فهرست سه گانه اعلام

مقام حافظ

۱ - اسامی اشخاص

۲ - اسامی کتب

۳ - اسامی امکنه

		۱ - اسامی اشخاص	
۵۳	اویسی		
۵۲	اهل جماعت	۲	
۵۲	اهل سنت		
		۵۳	آل علی (ع)
	ب	۲۳، ۲۲، ۲۱، ۱۷	آل مظفر
۴۸	بسحاق اطعمه	۱	
۲۱	بو بکر بن سعد		
	پ	۱۹	ابن بطوطه
		۱۲	ابن کثیر (رك: قراء سبعه)
۵۳	پیغمبر (ص)	۲۰	ابو اسحاق کازرونی
	ث		ابوالحسن تقی الدین علی (رك:
	ترجمان الاسرار (رك:	۱۲	حافظ سبکی)
۱۰	حافظ)		ابوالفتح میرزا پسر سلطان
۲۸	ترسا	۱۱	حسین بایقرا (شاهزاده)
۲۵	ترکان سمرقندی		ابو زکریا یحیی بن عبدالوهاب
۲۴، ۲۳	ترك شیرازی	۱۲	(رك: حافظ بن منده اصفهانی)
۵۲	تشیع (رك: شیعه)	۲۱	اتابکان سلغری فارس
۲۰	تصوف	۲۸	ادوارد برون
۳۱	توران شاه (وزیر شاه شجاع)	۵	اصفهان (رك: اصفهان)
۲۳	تیمور (رك: امیر تیمور)	۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲	امیر تیمور
	ج		امیر مبارز الدین (رك: امیر مبارز
۳۷	جام جم	۲۱، ۱۷	الدین محمد بن مظفر)
۱۰	جامی		امیر مبارز الدین محمد (رك:
۳۷	جم	۱۸	امیر مبارز الدین)
			امیر مبارز الدین محمد بن
		۲۱	مظفر

حفص (رك: قراء سبعة) ۱۲

حمزه (رك: قراء سبعة) ۱۳

خ

خاندان آل مظفر ۲۳، ۲۲

خاندان نبی (ع) ۵۳

خجندی (رك: کمال خجندی) ۱۶

خلخالی ۴۳، ۴۱، ۳۷

خواجه حافظ ۱۸

خواجوی کرمانی ۲۰، ۱۶

خواجه شمس الدین محمد حافظ ۴

خوارزمیان ۲۵

د

دولت شاه سمرقندی ۱۰

دهقان سامانی ۴۹

ذ

ذهبی (رك: محمد بن احمد) ۱۲

ر

روح القدس ۱۱

ز

زین الدین کلاه ۳۶

س

سامری ۴۲

سعدی ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۲۱، ۵

ح

حاج قوام الدین حسن ۲۰

حافظ (رك: لسان الغیب، حافظ

شیرازی) ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹،

۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶،

۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،

۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸،

۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷،

۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳،

۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،

۵۴، ۵۵

حافظ بن حجر (رك: شیخ الاسلام

احمد بن علی عسقلانی) ۱۲

حافظ بن منده اصفهانی (رك: ابو

زکریا یحیی بن عبدالوهاب) ۱۲

حافظ تربتی ۱۴

حافظ جلال الدین محمود ۱۵

حافظ حلوی ۱۴

حافظ سبکی (رك: ابوالحسن

تقی الدین علی) ۱۲

حافظ سلفی (رك: صدر الدین ابو

طاهر احمد بن محمد) ۱۲

حافظ شانه تراش ۱۴

حافظ شیرازی ۴، ۶، ۱۴، ۱۵، ۲۵،

حافظ قرآن (رك: حافظ) ۱۱، ۴۷

٢٠ کازرونی
شمس‌الدین محمد حافظ (رك) :
١٤ حافظ)
شیخ فریدالدین عطار نیشابوری
(رك: عطار نیشابوری) ٤-٣
شیخ مجدالدین (رك) : شیخ قاضی
مجدالدین اسماعیل بن محمد
١٩ خداداد شیرازی)
٥ شیرازی
٥ شیرازیان
٥٢، ١١ شیعه (رك: تشیع)

ص

صدرالدین ابوطاهر احمد بن محمد
(رك: حافظ سلفی) ١٢
٣٢ صوفی

ع

١٣ عاصم (رك: قراء سبعه)
٢٥ عبدالرزاق سمرقندی
٣٥ عبیدزاکانی
٥٣ عترت نبی (ع)
١٣، ٥ عربی
٤-٣ عطار نیشابوری
٥٣ علی (ع)

١١ سلطان حسین بایقرا
٢٣، ٢١ سلطان زین‌العابدین
٣٦، ١٦ سلمان ساوجی
٦ سلمی
٢٥، ٣ سمرقندی
١٥ سودی (رك: شرح سودی)
٥٣ سهروردیه

ش

٣١، ٢٧، ٢١ شاه شجاع
٢٠، ١٩ شاه شیخ ابواسحاق
شاه شیخ ابواسحاق اینجو (رك) :
١٨، ١٧ شاه شیخ ابواسحاق
٢٣، ٢١ شاه منصور پسر شاه مظفر
٥٣ شحنه نجف (رك: علی «ع»)
٥٣ شیخ ابواسحاق کازرونی
٣٧ شیخ احمد جام (رك: شیخ جام)
٤٠، ٣٨، ٣٧ شیخ جام
شیخ زین‌الدین علی کلاه شیرازی
٣٤، ٣٣
شیخ زین‌الدین ابوبکر تابیادی ٢٧
٤٤ شیخ سعدی (رك: سعدی)
٥٣ شیخ شهاب‌الدین سهروردی
شیخ قاضی مجدالدین اسماعیل
ابن محمد بن خداداد شیرازی ١٨
شیخ امین‌الدین محمد بن علی

گ

گر به زاهد (رك: گر به عابد) ۳۴، ۳۳
 گر به عابد (رك: گر به زاهد)
 ۳۴، ۳۳

ل

لسان الغیب (رك: حافظ) ۱۰، ۹، ۸
 ۱۵، ۱۱
 لهجه شیرازی ۵

م

مبارزالدین (رك: امیر مبارز
 الدین) ۲۲

محمد بن احمد (رك: ذهبی) ۱۲
 محمد گلندام (گل اندام) ۱۴
 مرشدیه ۵۳، ۲۰

مسیح ۱۵
 مسیحا ۸

ملا عبد الله النبی قزوینی فخر الزمانی ۵
 ملامتی ۵۳

ملك الافاضل (رك: حافظ) ۴۷
 ملك القراء (رك: حافظ) ۴۷

مولوی ۵۵
 میرزا حبیب مشهدی ۴۹

میرزا عبد الله اشتها ۴۸

ن

نافع (رك: قراء سبعه) ۱۲
 نصره الدین یحیی پسر شاه مظفر ۲۲

عماد فقیه (رك: عماد فقیه کرمانی)

۳۶، ۳۴

عماد فقیه کرمانی (رك: عماد فقیه)
 ۳۳

عمرو بن علاء بصری (رك: قراء
 سبعه) ۱۲

ف

فارسی ۴۹، ۴۶، ۳۴، ۲۹، ۴

ق

قاضی عضد الدین ایجی ۲۰
 قاضی مجد الدین (رك: شیخ
 مجد الدین) ۲۰

قاضی نور الله شوشتری ۱۱
 قدسی ۱۸

قراء سبعه (رك: نافع، ابن کثیر،
 کسائی، حفص، عمرو بن علاء بصری،

حمزه، عاصم) ۱۳-۱۲
 قزوینی (علامه) ۴۱، ۱۸، ۱۷

قوام الدین عبد الله ۱۳

ک

کسائی (رك: قراء سبعه) ۱۲
 کشمیری ۲۵، ۴

کمال الدین اسماعیل اصفهانی ۳۵
 کمال خجندی ۱۶

قرآن		ی	
٥٥، ٥٣، ٤٧، ١٣، ١١	قرآن		
١٢	قرآن مجید (رك: قرآن)	١٧	یحیی بن عبداللطیف قزوینی
١٢	کتاب اصابه		یحیی بن مظفر (رك: نصره الدین)
١٢	کتاب تقریب	٢٢	یحیی پسر شاه مظفر)
٢٠	کتاب موافق		٢ - اسامی کتب
١٧	کشف الظنون	٢٨	تاریخ ادبیات (ادوارد برون)
٣٤	کلیله و دمنه	١٢	تذکره الحفاظ
١٨، ١٧	لب التواریخ		تذکره دولت شاه سمرقندی ١٠،
	لسان الغیب (رك: دیوان حافظ)	٢٣، ١٤	
١٥، ١١، ١٠، ٩، ٨		٣٣	تذکره عرفات
١٧، ١١	مجالس المؤمنین	١٠، ٦، ٥	تذکره میخانه
٥	مجمع الفصحاء		ترجمان الاسرار (رك: دیوان
٢٥	مطلع السعدین	١٠	حافظ)
٤	معجم البلدان	٣٠	تلخیص المفتاح
	مقدمه قدیم دیوان حافظ ٨، ١٤،	٣٣، ٣٨، ١٧	حبیب السیر
١٧		١٠، ٩، ٨، ٥	دیوان حافظ
	مقدمه حافظ طبع مرحوم خلخالی	٤١، ٢٨، ١٦، ١٥، ١٤، ١١	
٣٧		١٦	دیوان خجندی
٣٥	موش و گریه عبید زاکانی	٤٩	دیوان دهقان سامانی
١٧	میخانه (رك: تذکره میخانه)		دیوان لسان الغیب (رك: دیوان
١٧، ١٠	نفحات الانس	١١، ١٠، ٩	حافظ)
	٣ - اسامی امکنه	١٩	سفرنامه ابن بطوطه
٢٤، ٢٢، ٢١، ٥	اصفهان	١٧، ١٤	شرح سودی
١٠	ایران	٣٠	شرح مطول
		٥٣	عوارف المعارف

۲۳، ۲۲	قمیشه	۲۶، ۲۴، ۲۳	بخارا
۵	قهپایه (رك: كهپایه)	۳۷	تربت جام
۲۲، ۲۱	كرمان	۵	تویسرکان
۵	كوبا (رك: كوبان)	۴	حجاز
۵	كوبان (رك: كوهپایه)	۲۵	خوارزم
۵	كوپا (رك: كوهپایه)	۲۶، ۲۴، ۲۳	سمرقند
۵	كوهپایه (رك: كوبا)	، ۲۶، ۲۵، ۲۳، ۱۷، ۷، ۴	شیراز
۵	كهپایه (رك: كوهپایه)	۵۱، ۲۷	
۱۷	میدان سعادت شیراز	۴	عراق
۵۳	نجف	۵۴، ۲۲، ۲۱، ۱۹، ۱۷	فارس



بها : ۳۰ ریال